

آب کم جو تشنگی آور بدست
نا بچو شد آبت از بالا و بست

مولانا جلال‌الدین رومی

بحران کنونی دانشگاهها

یادداشت ...

ریشه‌های بحران کنونی دانشگاههای ایران را باید در سیر تحول نظام آموزش عالی جستجو کرد، که مانند بسیاری دیگر از نهادهای اجتماعی و فرهنگی ما از مغرب‌زمین به‌عاریت گرفته شده است و پیوندهای محکمی با سنت‌های ایرانی ندارد. به خلاف بسیاری دیگر از کشورهای نوظخته، آموزش عالی در ایران دارای پیشینه تاریخی ممتدی است، ولی در بازسازی نظام جدید در پنجاه سال گذشته این پیشینه بدست فراموشی سپرده شد، و تقلید کورکورانه مانند بسیاری دیگر از زمینه‌ها حاکم بر اندیشه ما گردید. دانشگاه تهران بر اساس الگوهای فرانسوی ساخته شد، دانشگاه پهلوی به تقلید از دانشگاههای آمریکایی پی‌ریزی گردید، و دانشگاه آزاد ایران از دانشگاه گشوده انگلیس الهام گرفت. در کمتر موردی نیاز ما و ویژگی‌های جامعه ایرانی اساس کار قرار گرفته است. نتیجه آن است که در مواردی که این تقلیدها در حد یک تقلید موفق بوده است (مانند دانشکده‌های پزشکی تهران و پهلوی و یا برخی از رشته‌های دانشگاه صنعتی آریا مهر)، دانش‌آموختگان آن بیشتر مناسب نیاز جامعه‌های پیشرفته صنعتی مغرب‌زمین تربیت شده‌اند و بسیاری از آنان نیز از راه مهاجرت جذب بازار کار آن‌جا شده‌اند.

نامه پژوهشکده، سال دوم،
شماره سوم، پائیز ۱۳۵۷

ولی در موارد دیگر که اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می‌دهند، نتیجه فاجعه‌انگیز بوده است. نظم طلبگی سنتی که مبتنی بر عشق به علم و اخلاق درویشی بود، جای خود را به حرص به مدرک و میل به جاه و مال داده است. رابطه دانشجو و استاد که مبتنی بر روابط مرید و مرادی بود جای خود را به دوگانگی و سوء ظن بخشیده است. محیط مدرسه که مکان آرام عبادت و تحقیق شمرده می‌شد جای خود را به محیط پرتشنج و سیاست زده دانشگاه سپرده است، و این همه در شرایطی است که امکانات مادی و معنوی نظام آموزش عالی ایران در دهه گذشته گسترش سریع یافته است. در برابر صرف هزینه‌های زیاد، کیفیت کار آنطور که باید و شاید بالا نرفته است، و بجز آن می‌توان گفت که تمام دست‌اندرکاران آموزش عالی (استاد، دانشجو، پدران و مادران، دولت و مدیران دانشگاهها) از نتیجه کار ناخشنودند، و نظام آموزش عالی اکنون با بحران بزرگی روبروست.

بحران کنونی دانشگاهها بعد دیگری از ابعاد گسترده بحران جامعه ایرانی است. این بحران را می‌توان در سه جنبه سیاسی، فرهنگی، و آموزشی آن بررسی کرد. بحران سیاسی دانشگاهها در اصل ناشی از دوگانگی و تعارض جامعه سیاسی ایران و يك بحران مشروعیت سیاسی است که در ابعاد فرهنگی و آموزشی زندگی دانشگاهی ما نیز حضور یافته است. ریشه اساسی این بحران را باید در نقش حیاتی دانشگاه در سیر گذار تاریخی به جامعه صنعتی جستجو کرد. دانشگاه در این گذار دارای دو نقش متعارض پاسداری سنت‌های فرهنگی و اجتماعی از يك سو و آموزش ارزش‌ها و حرفه‌های جدید از سوی دیگر است. دانشگاه در این دوران بناچار صحنه برخورد نسل‌ها، فرهنگ‌ها (شرق و غرب، سنتی و متجدد، مذهبی و غیر مذهبی، عام و خاص) و منافع طبقاتی در تحرك اجتماعی است. دانشگاهی که نتواند در درون خود این تعارض‌ها را حل کند بناچار دستخوش عوامل و تضادهای بیرونی تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه می‌شود، و بیجای آنکه نقش رهبری فرهنگی خود را در انتقال دانش‌ها و بینش‌های گذشته و نوآوری علمی و فرهنگی ایفا کند، از هم گسیخته و سترون می‌گردد. نقطه چرکین سرنوشت دانشگاههای ایران، در دو دهه اخیر در آن نهفته است که فشارهای سیاسی و بی‌ریشه‌گی فرهنگی امکان این حرکت درونی فکری را از آنها سلب کرده است. در نتیجه، پیوند میان سنت‌های بارور گذشته و ضرورت‌های تحول اجتماعی و فرهنگی بشمر نرسیده است و دانشگاهها باز بچه سیاست روز و دستخوش فرهنگ به عاریت گرفته وارداتی و ترجمه‌ای شده‌اند.

ریشه‌های دیگر این بحران را می‌توان در چندین عامل مرتبط جستجو کرد. نخست اینکه، پیوندهای کورگورانه و نامتناسب که غالباً بدون توجه به شرایط اقتصادی و

فرهنگی ایران صورت گرفته‌اند ، میوه‌های تلخ بیار آورده‌اند . نظام فرانسوی بجای آن که متفکرین طراز اول بیار آورد آموزش طوطی‌وار را رسم و پیشه کرده است . نظام آمریکائی بجای آن که آزمایش و تجربه را ریشه بدواند ، بی‌بند و باری نظری و عملی را بیار آورده است . دوم اینکه ، ضعف و بی‌ریزی آموزش‌های بنیادی در سطوح ابتدائی و متوسطه ، نیروی دانشگاه‌ها را به تحلیل برده است . سوم اینکه ، گسترش شتاب زده آموزش عالی در دهه اخیر سنت‌های گذشته را بیش از پیش سست کرده و هضم عناصر جدید را مشکل و بلکه امکان ناپذیر ساخته‌است . کمبود استادان و مدیران ورزیده یکی از مشکلات این امر است ، و سلب اختیار از استادان و مدیران با صلاحیت علمی دلیل دیگری بر تشدید این بحران . چهارم اینکه ، سستی ارتباط و هماهنگی میان نظام اشتغال (که ناشی از تحولات اقتصادی کشور است) و نظام آموزشی (که باید پاسخگوی نیازهای نیروی انسانی کشور باشد) موجب شده است که تعداد بسیاری از دانش‌آموختگان جذب بازار کار نشوند و بسوی مشاغل اداری دولتی روی آورند . از اینرو ، کمبود نیروی انسانی متخصص بویژه در زمینه‌های فنی همراه تورم در کادر های اداری دولتی پدیدار آمده است . بیکاری پنهان و کم‌کاری آشکار در تورم بخش خدمات که از بخش‌های تولیدی (کشاورزی و صنعت) بیش گرفته ، منعکس شده است . پنجم اینکه ، تحمیل مصلحت سیاسی روز بر مصالح عالیه دانشگاهها توسط دولت‌ها کار هرگونه چاره‌اندیشی و برنامه‌ریزی را مختل و بلکه محال کرده است . انتصاب رؤسای دانشگاهها و دانشکده‌ها بر اساس روابط سیاسی و بدون توجه به صلاحیت علمی و اداری آنان ، تغییرات پی‌درپی و غیر موجه ، هتک حرمت از استاد و دانشجو بوسیله سلب استقلال از دانشگاهها ، صحنه دانشگاه را دچار تشنج سیاسی کرده‌است . بی‌جهت نیست که مدیریت سیاست زده دانشگاهها نیز غالباً دست به افراط و یا تفریط زده است . در یکدوره از زمان (پیش از آغاز حزب رستاخیز) ، سیاست تحمیل سکوت را در پیش گرفته است و در دوره‌ای دیگر از زمان (پس از آغاز حزب رستاخیز) سیاست تحمیل مشارکت سیاسی را ، غافل از اینکه رشد سیاسی دانشجو که يك ضرورت عاطفی و اجتماعی رشد کلی او است منوط بر رعایت حریم آزادی‌های درونی يك محیط علمی می‌باشد که جز از راه استقلال حقیقی دانشگاهها میسر نیست . اتحاد مثلث میان دانشجوی تنبل ، استاد بی‌سواد و مدیریت نالایق در مدارس و دانشگاهها دارای منافع مشترك در تحمیل سکوت است . ولی دانشجوی هشیار ، استاد آگاه و روشن ضمیر و مدیریت دلسوز و مسئول نیاز دارند که همراه آموزش‌های رسمی کلاسیک ، هر يك بعنوان يك شهروند در جامعه کوچک مدرسه و دانشگاه نقش مؤثر و فعال خود را در بازسازی نظام دانشگاهی ایفا کنند . این امر مستلزم ایجاد شرایط آزادی لازم برای يك جریان آزمایش و خطا است که تنها از راه ایجاد نوعی حصار و مصونیت

سیاسی و فرهنگی به دور دانشگاهها میسر است .

سخن کوتاه، اگر توطئه سنجیده‌ای نیز برای فساد و اضمحلال دانشگاهها در کار بود، بهرحال از این بهتر نمی‌توانست عمل‌کننده کرده است . بحران کنونی دانشگاهها در اصل يك بحران بنیادی فرهنگی است که تمام جامعه را فراگرفته است، ولی این بحران را در دانشگاهها به روشنی بهتری می‌توان دید. دانشگاههای بزرگ امروزین مغرب زمین نهادهایی هستند که بتدریج از درون حوزه‌های علمی قرون وسطی برخاستند و از اینرو دارای ریشه و هویت تاریخی می‌باشند . نظام آموزش نوین در ایران متأسفانه بسیاری از سنت‌های ارجمند علمی و فرهنگی و اخلاقی گذشته را در تقلید کورکورانه و سطحی از مغرب زمین طرد کرد و بجای آن نهال‌هایی کاشت که بانضای فرهنگی ایران مناسبت نداشت و از اینرو رگ و ریشه نگرفت . برخورد صحیح با بحران کنونی نظام آموزشی و اصلاح آن در گرو يك بازاندیشی بنیادی در سیاست‌های آموزشی و فرهنگی کشور است که این بار باید براساس آشتی میان باروری سنت‌ها و ضرورت تجدید صورت گیرد و آنچه را که میراث علمی و فرهنگی ایران و جهان است در نظمی سنجیده تر و ریشه‌دار تر به به نسل جوان تحویل دهد .

مجید تهرانیان

